

نشریه ادبیات تطبیقی (علمی - پژوهشی)

دانشکده ادبیات و علوم انسانی - دانشگاه شهید باهنر کرمان

سال چهارم، شماره ۸، بهار و تابستان ۱۳۹۲

بررسی تطبیقی نوستالژی سیاسی در شعر ملک الشعرای بهار و جمیل صدقی زهاوی*

دکتر وحید سزبان پور

دانشیار دانشگاه رازی

دکتر پیمان صالحی

استادیار دانشگاه ایلام

چکیده

حسرت گذشته‌های شیرین و تقابل زمان حال با آن‌ها، «نوستالژی» نام دارد. این درد کهن که با هبوط آدم (ع) شروع می‌شود، از دیرباز، درون مایه بسیاری از آثار ادبی را به خود اختصاص داده است. بهار و زهاوی، دو شاعر معاصر ملی‌گرای ایران و عراق که از استبداد و ستم حاکمان روزگار خود، ناله سر داده و در راه رسیدن به آزادی، دچار رنج‌های بسیاری؛ از جمله تبعید، زندان، محرومیت از حقوق و... شده‌اند، به فراخور مناسبت‌های مذکور، اشعار زیادی را از سر حسرت سروده‌اند. از رهگذر ادبیات تطبیقی، نوستالژی سیاسی و علل و عوامل بروز آن را در شعر بهار و زهاوی، مورد بررسی قرار داده‌ایم؛ نتایج نشان از نزدیکی بسیار زیاد اندیشه‌های سیاسی - اجتماعی آنان دارد؛ به طوری که در موارد زیادی، به نقطه مشترک می‌رسند. اما حضور بیشتر بهار در صحنه سیاست و داشتن سمت‌هایی چون وزارت معارف و نمایندگی مجلس و دانش گسترده تاریخی - ادبی او به عنوان یک محقق برجسته و استاد دانشگاه، باعث توجه ویژه‌ی وی به مسایل سیاسی - اجتماعی ایران و حتی جهان شده؛ لذا نوستالژی سیاسی در اشعار بهار، نمود کامل‌تر و جامع‌تری نسبت به اشعار زهاوی دارد. عاملی که حبس و تبعیدهای متعددی را برایش به همراه داشته است.

واژه‌های کلیدی

محمد تقی بهار، جمیل صدقی زهاوی، ادبیات تطبیقی، شعر سیاسی، نوستالژی.

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۲/۲/۸

wsabzianpoor@yahoo.com

salehi.payman@yahoo.com

* تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۰/۴/۴

نشانی پست الکترونیکی نویسندگان:

۱- مقدمه

قبل از پرداختن به مقایسه نوستالژی سیاسی در اشعار بهار و زهاوی، لازم است چند نکته مورد بررسی قرار گیرد:

۱-۱- ریشه نوستالژی و مصادیق آن

واژه فرانسوی نوستالژی (nostalgia)، برگرفته از دو سازه یونانی (nostos) به معنای بازگشت و (algos) به معنی درد و رنج است (باطنی، ۱۳۸۰: ۵۷۲) و از دیدگاه «آسیب شناسی روانی» به رؤیایی اطلاق می‌شود که از دوران گذشته پر اقدار نشأت بگیرد، گذشته‌ای که دیگر وجود ندارد و بازسازی آن ممکن نیست. نوستالژی، ارتباطی تنگاتنگ با خاطره دارد. خاطرات شیرین دوران کودکی و جوانی، یاد ایام وصال و... در حیطه نوستالژی فردی و یادآوری خاطرات جمعی یک قوم که ریشه در تاریخ، فرهنگ و اساطیر آن قوم و ملت دارد، در حیطه نوستالژی جمعی، جای می‌گیرد. نوستالژی جمعی، گاه نوع بشر را شامل می‌شود؛ مانند حسرت دور شدن از طبیعت و دوران یگانگی انسان با آن. این مضمون را در آثار رمانتیک‌های غربی، مانند گوته، کوپر و دلیل می‌توان دید. نک: (فورست، ۱۳۸۰: ۵۳-۶۵).

به طور کلی، از میان عوامل ایجاد نوستالژی در فرد می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

رنج و بی‌تابی در اثر مرگ یکی از عزیزان و نزدیکان، فشارهای روانی ناشی از حبس و تبعید، مهاجرت، حسرت برگزیده و شکایت از روزگار^۱، باستان‌گرایی (آرکائیسیم)، یادآوری خاطرات دوران کودکی و جوانی، غم و درد پیری و اندیشیدن به مرگ.

۱-۲- نوستالژی و مکتب رمانتیک

در میان مکاتب ادبی غرب، بارزترین جلوه نوستالژی را در رمانتیسم می‌توان دید. چرا که رمانتیسم نوعی ستیز با واقعیت موجود است؛ از این رو، با نوستالژی ارتباطی تنگاتنگ دارد (سه‌یر، ۱۳۸۳: ۱۲۶). «بازگشت به گذشته، یکی از مشخصه‌های مکتب رمانتیسم است. انسانی که با زندگی صنعتی، آرامش روحی و

سادگی زندگی روستایی و یگانگی با طبیعت را از دست داده و خواهان گریز به ناکجاآباد، به کودکی، به رؤیاها و شیدایی است. انسانی که تشنه بازگشت به دامن طبیعت و زندگی رها و آزاد از رنج و دغدغه است» (ثروت، ۱۳۸۵: ۷۷). از این روست که می‌توان از علل اصلی «رواج غم غربت و دلتنگی در شعر معاصر، پیشرفت‌های وسیع و حیرت‌آفرین تمدن و صنعت دانست.» (عالی عباس آباد، ۱۳۸۷: ۱۶۰).

یکی از اصول مکتب رومانتیک که می‌توان تفکرات نوستالژی را در آن دید، اصل «گریز و سیاست» است. آزرده‌گی از محیط و زمان موجود و فرار به سوی فضاها یا زمان‌های دیگر، دعوت به سفر تاریخی یا جغرافیایی، سفری واقعی یا بر روی بال‌های خیال از مشخصات آثار رمانتیک‌هاست (حسینی، ۱۳۶۶: ۹۲).

۱-۳- ادبیات تطبیقی و اهمیت آن

امروزه با ارتباط همه‌جانبه‌ای که در دنیا ایجاد شده، ادب ملی را به درستی نمی‌توان درک کرد، مگر آنکه از آثار برجسته ادب جهانی، کم و بیش آگاهی حاصل شده باشد. میان فکر و ادب جهانی، یک شبکه ارتباطی بوده است که آشنایی با آن، چشم ما را به روی ادب خود بازتر می‌کند (اسلامی ندوشن، ۱۳۷۴: ۲۶۶). کند و کاو در ادبیات ملل جهان و بررسی تشابهات و تفاوت‌های آن‌ها با یکدیگر، ذیل رشته ادبیات تطبیقی، یکی از شاخه‌های مهم تحقیقات ادبی یک و نیم سده اخیر دوران ماست که تدوین قواعد علمی آن، به اوایل قرن نوزدهم در غرب، مربوط می‌شود. ادبیات تطبیقی در زادگاه خود یعنی فرانسه، بخشی از تاریخ ادبیات محسوب می‌شد و پژوهشگران فرانسوی بیشتر به دنبال سرچشمه‌های الهام و شواهد تاریخی‌ای بودند که مؤید پیوندهای ادبی ملت‌ها و بیانگر تأثیرپذیری آن‌ها از یکدیگر باشد. از این رو، توجه به مسئله زیبایی‌شناسی آثار ادبی، اهمیت چندانی در مکتب فرانسوی ادبیات تطبیقی نداشت.

مکتب تطبیقی آمریکا که در نیمه دوم سده بیستم سر بر کشیده بود، زیبایی‌شناسی و توجه به نقد و تحلیل را در رأس کار تطبیق‌گری خود نهاد. برای اطلاع بیشتر نک: (نظری منظم، ۱۳۸۹: ۲۲۱ - ۲۳۷).

پژوهش حاضر، تلاش نموده از رهگذر ادبیات تطبیقی و بر اساس مکتب فرانسوی آن، با توجه به زمینه‌های مشترک فرهنگی - اجتماعی ایران و عراق، مقایسه‌ای میان اشعار بهار و زهاوی دو شاعر برجسته معاصر، انجام دهد تا ضمن بررسی شباهت‌ها و تفاوت‌های نوستالژی سیاسی در اشعار آنان، مصادیق مختلف این مسأله روانی و علل و عوامل بروز آن‌ها را مورد کند و کاو قرار دهد و به این وسیله، پیوندهای دو فرهنگ غنی فارسی و عربی نیز هرچه بیشتر آشکار شود.

۱-۴- زندگی بهار و زهاوی

محمد تقی بهار در سال ۱۳۰۴ هـ در شهر مشهد به دنیا آمد، وی لقب ملک الشعرائی را از پدر، به ارث برد. دوران زندگی بهار، سرشار از رخدادهای سیاسی بسیاری بود که با روحیه پرشور و حساس و وطن پرستی او هرگز همسو نبود. بهار از زمان فتح تهران به بعد، به نگارش مقاله‌های سیاسی - اجتماعی، در روزنامه‌های ملی مشغول شد. شعر وی پس از ورود به صف مشروطه خواهان، رنگ و بوی معترضان به خود گرفت (امین پور، ۱۳۸۴: ۴۰۶). بارها وی را روانه زندان کردند، اما هرگز از نگارش باز نایستاد. مثنوی «کارنامه زندان»، شرح حبس و تبعید بهار در خلال سال ۱۳۰۸ تا ۱۳۱۲ است. بهار با وجود آنکه حدود هشت - نه ماه بیشتر در زندان، نبوده است، بی شک در این زمینه، پرشورترین شاعر بندی زبان فارسی است (ظفری، ۱۳۸۰: ۴۱۵). به گونه‌ای که او را ستایشگر بزرگ آزادی، نامیده‌اند (زرین کوب، ۱۳۷۳: ۳۷۴). بهار در سال ۱۳۳۰ ش، بدرود حیات گفت (سمعی، ۱۳۸۳: ۸۶).

اما جمیل صدقی فرزند مولوی ملا محمد فیض زهاوی یا ذهابی، در سال ۱۲۷۹ هـ در بغداد به دنیا آمد (زهاوی، ۲۰۰۴: ۴۷). پدر و مادر او از کردهای منطقه سرپل ذهاب کرمانشاه و ایرانی الأصل بودند (بصیر، ۱۹۴۶: ۴۷). ملا محمد، پدر جمیل، خود فردی عالم، ادیب، شاعر و فقیه بود. علاقه جمیل به زبان فارسی به حدی بود که نخستین اشعار دوران نوجوانی خود را به زبان فارسی سروده است (بطی، ۱۹۲۳: ۱۷۲). برای اطلاع بیشتر در زمینه تأثیر زبان فارسی بر اشعار زهاوی نک: (محسنی نیا، ۱۳۸۹: ۲۳ - ۴۴).

او که برای مدتی در استانبول اقامت گزیده بود، به جمع سرّی مخالفان سلطان عبد الحمید به رهبری صفا بک، شاعر ترک، پیوست که با فاش شدن این ماجرا، جمیل به بغداد تبعید شد (اسماعیل، ۱۹۶۷: ۹۴). زهاوی دیوان شعری دارد که از مهمترین قصیده‌های آن، «ثورة فی الجحیم» است. سرانجام، وی در سال ۱۹۳۶ در بغداد درگذشت (موسی، ۱۹۸۱: ۱۴).

۱-۵- بهار و زهاوی و حوادث سیاسی - اجتماعی

بهار و زهاوی در دوره‌ای زندگی می‌کردند که ستم و استبداد در آن بیداد می‌کرد. از آنجایی که ادبیات هر ملّتی جزء جدایی ناپذیر فرهنگ آن ملّت می‌باشد، ضروری به نظر می‌رسد که اوضاع سیاسی - اجتماعی عصر آنان را به طور خلاصه بررسی کنیم:

شعر بهار، جلوه اجتماعی چشمگیری دارد که زمانی طولانی را از اواخر دوره قاجاریه تا بخشی از سلطنت پهلوی دوم، در بر می‌گیرد. شاعر در این دوره، شاهد وقایعی چون انقلاب مشروطه، امضای فرمان مشروطیت، گشایش مجلس، استبداد صغیر، کودتای ۱۲۹۹، انقلاب دوره قاجار، دخالت‌های بیگانگان در امور سیاسی کشور، دوره خفقان رضا شاهی، جنگ‌های بین المللی اول و دوم، تبعید رضا شاه و روی کار آمدن محمدرضا پهلوی و ده‌ها وقایع دیگر است. برای اطلاع بیشتر نک: (سمعی، ۱۳۸۳: ۸۶ - ۹۲). انعکاس این همه وقایع در شعر او با مایه‌هایی از طنز و انتقاد و توصیف و شیفتگی توأم با حسرت او به آزادی و وطن دوستی، دیوان شعرش را جلوه و سیمایی یگانه در کل ادب فارسی بخشیده است.

اما زهاوی شاهد حوادثی در عراق بود که سابقه نداشت؛ حوادثی که جامعه عراقی آن روز را متزلزل ساخته و شعر شاعران را در مسیر تندباد وقایعی چون انقلاب عثمانی، اعلام قانون اساسی، جنگ جهانی اول، انقلاب قرن ۲۰ و برپایی حکومتی ملّی در سال ۱۹۲۱ قرار داد. شعر عراق پس از سال‌ها دور ماندن از زندگی و تنها پرداختن به جوانب بی‌حاصل آن، به واقعیت، جزئیات و پدیده‌های زندگی روی آورد و در تمام این امور به موضوعات و رویکردهای فکری، سیاسی و اجتماعی توجّه خاصی نشان داد. در واقع، اشعار زهاوی چون آینه تمام‌نمایی است که موضوعات مذکور را به تصویر کشیده و منعکس می‌کند.

ممکن است این سؤال مطرح شود که چرا از میان شاعران عرب، اشعار بهار با اشعار زهاوی تطبیق داده شده است که در پاسخ باید گفت: شباهت زیاد اوضاع سیاسی، اجتماعی و فرهنگی این دو کشور به یکدیگر، به ویژه در سده اخیر که با حاکمیت بیگانگان و وجود سران مستبد آن، همراه بوده است، مکی گرایبی دو شاعر و دغدغه‌های سیاسی - اجتماعی آنان و حبس و تبعیدهایی که در این زمینه کشیده‌اند، معاصر بودن آن دو باهم و آشنایی و ارادتی که بهار نسبت به زهاوی داشته، اصالت ایرانی زهاوی و علاقه‌مندی وی به فرهنگ و تمدن ایرانی، شرکت زهاوی در همایش هزاره فردوسی که به پیشنهاد بهار در سال ۱۳۱۳ش، منعقد شد، ستایشی که بهار از سروده‌های زهاوی در هزاره فردوسی داشته، مرثیه‌ای که بهار به مناسبت درگذشت زهاوی سروده^۲ و... همه و همه نگارندگان را بر آن داشته تا به انجام این مقایسه، همت بگمارند و تلاش نموده‌اند تا با بررسی نوستالژی سیاسی و علل بروز این موضوع روانی در اشعار این دو شاعر برجسته، پاسخگوی سؤالات زیر باشند:

۱- علل و چگونگی بروز مصادیق مختلف نوستالژی سیاسی در اشعار بهار و زهاوی چه بوده است؟

۲- جامعیت و شمول نوستالژی سیاسی در اشعار کدام یک از این دو شاعر بهتر جلوه‌گری کرده است؟ چرا؟

۲- پیشینه تحقیق

در زمینه تأثیر نوستالژی بر شاعران فارسی و عربی، پژوهش‌هایی صورت گرفته که به نمونه‌هایی از آن‌ها اشاره می‌کنیم: «بررسی عنصر حسرت در اندوه یادهای شاعران معاصر» (۱۳۸۹) از جلالی بندری، «بررسی نوستالژی در دیوان ناصر خسرو» (۱۳۸۹)، از صفری «بررسی پدیده نوستالژی در شاهنامه فردوسی و آثار شهریار» (۱۳۸۹)، اثر غفوری «غم غربت در شعر عبد الوهّاب بیاتی» (۱۳۸۹) نوشته فوزی، «بررسی پدیده نوستالژی و غم غربت در اشعار ابن خفاجه» (۱۳۹۰) اثر طاهری نیا و... اما این پژوهش، تلاش نموده با توجه به اشتراکات مذکوری که میان ملک الشعرا بهار و جمیل صدقی زهاوی وجود دارد، نوستالژی سیاسی را

میان این دو، به صورت تطبیقی انجام دهد تا دغدغه‌هایی سیاسی آن دو شاعر وطن خواه را مشخص نماید.

با این مقدمه، جلوه‌های مختلف نوستالژی سیاسی را در شعر این دو شاعر مورد بررسی قرار می‌دهیم.

۳- جلوه‌های نوستالژی در شعر بهار و زهاوی

۳-۱- ظلم و جور حاکمان

ظلم و ستم سران مملکت، زمینه ظهور بسیاری از نموده‌های نوستالژی سیاسی را در شعر شاعران معاصر فراهم آورده است. بهار در مستزادی که نشانه ناامیدی کامل وی از نصیحت‌پذیری و تغییر رویه شاه است، روی به مردم می‌آورد و با زبان و قالب و لحنی که مقبول مخاطبان عام است، نگرانی خود را از عاقبت کار ایران و خشم خود را از شاه مستبد آشکار می‌سازد:

با شه ایران ز آزادی سخن گفتن خطاست کار ایران با خداست
مذهب شاهنشاه ایران ز مذهب‌ها جداست کار ایران با خداست

(۲۰۰ / ۱) ^۳

و زهاوی از جور حاکمان چنین ناله سر می‌دهد:

لهف نفسی علی رفات شباب طحتهم طحن الرّحی النائبات
لو سألت الرّفات ماذا دهاه لاشتکی من ظلم الولاة الرّفات (۷۱)

ترجمه: اندوه و حسرت من بر جسدهای جوانانی که مصیبت‌ها آنان را مانند سنگ آسیاب، له کرده است. اگر از آن جنازه‌ها پرسشی چه چیزی آن‌ها را مصیبت زده کرده؟ قطعاً از ستم فرمانروایان شکایت می‌کنند.

۳-۲- جو نامناسب سیاسی

جو نامناسب سیاسی از دیگر نشانه‌های نوستالژی سیاسی است که بهار و زهاوی همواره به آن اعتراض داشته‌اند.^۴ بهار با سرودن شعر «فتنه‌های آشکار» در سال ۱۳۰۹ از اوضاع عمومی کشور و سرکوب آزادی خواهان و شیوه اجرای انتخابات دوره هفتم مجلس شورای ملی و منتخبین آن دوره، انتقاد کرده و می‌گوید:

فتنه‌ها آشکار می‌بینم دست‌ها توی کار می‌بینم

جای أحرار در تک زندان یا به بالای دار می‌بینم
 ز انتخابات سوء، مجلس را پر ز عیب و عوار می‌بینم (۱/ ۵۴۴)^۵
 زهاوی آنقدر اوضاع سیاسی عراق را نابسامان و آشفته می‌بیند که هر لحظه
 منتظر شعله‌ور شدن آن است:

جوُّ السِّيَاسَةِ مُكْفَهَرٌ ما فيه من لَوْنٍ يَسْرٌ
 إِنِّي مِنَ اكْفَهَرَارِهِ مُتْرَقِّبٌ خَطَرًا سَيِّعًا (۲۱۲)

ترجمه: فضای سیاسی تیره و تار است و در آن رنگی که موجب شادی شود،
 وجود ندارد. من از تیرگی آن در انتظار خطری هستم که پیش می‌آید.

۳-۳- حسرت از بین رفتن استقلال کشور

در سال ۱۲۸۹ش، که بنیان مشروطیت ایران هنوز استحکامی نگرفته بود، از هر
 گوشه و کنار کشور، شعله دو گانگی و نفاق و فتنه و فساد زبانه می‌کشید و از
 طرف دیگر، سیاست خارجی نیز با تمام قوا به آشوب و هرج و مرج داخلی دامن
 می‌زد. بهار، تحت تأثیر این اوضاع نابهنجار، مسمط «وطن در خطر است» را در
 خراسان سرود:

بلبل شیفته خوب سخن در خطر است

ای وطن خواهان زنهار وطن در خطر است (۱/ ۱۹۷)

و باز ترجیع بند «امان از من و تو» را در انتقاد از استقلال از دست رفته کشور
 سرود:

هیچ دانی که چه کردیم به مادر من و تو

یا چه کردیم به هم، جان برادر من و تو

سعی کردیم به ویرانی کشور من و تو

رو که اف بر تو و من باشد و تف بر من و تو (۱/ ۱۸۰)

به اعتقاد شفیع کدکنی، بدون تردید شعر بهار مانند شعر مشروطه، سرشار از
 مضامین اجتماعی و مسایل روز است و صدای اصلی مشروطه در شعر بهار بیشتر
 از شاعران دیگر شنیده می‌شود (شفیعی کدکنی، ۱۳۵۹: ۳۶).

و زهاوی در زمینه از بین رفتن استقلال کشور چنین هشدار می‌دهد:

ویلٌ لمملکةٍ قضی إهمالها من أهلها أن یفشل استقلالها (۳۴۴)

ترجمه: وای بر مملکتی که سستی مردمانش باعث شود که استقلال آن با شکست مواجه شود.

۳-۴- اندوه ویرانی وطن

ناراحتی از ویرانی وطن از دیگر نموده‌های نوستالژی سیاسی است که بهار در این زمینه چنین می‌سراید:

نمی‌دانم چرا ویرانه گشتی مقام لشکر بیگانه گشتی
تو شمع جمع ما بودی، وطن جان به شمع دیگران پروانه گشتی (۱ / ۱۶۱)
بهار عشق فراوانی نسبت به وطن خویش دارد و در چکامه «حبّ الوطن» معتقد است:

هر که را مهرِ وطن در دل نباشد کافر است

معنی حبّ الوطن فرموده پیغمبر است (۱ / ۱۲۰)

زهاوی نیز از ویرانی بغداد حسرت می‌خورد:

بغداد لم تکّ دار سلامه حتّی تغیر أهلها و أشاحو
و لقد تبدّلت الوجوه فلم یتح ما کان للحرّ الأديب یتاح
و علی الأديب الحرّ یثقل أن یری أو طائنه یجتاحها المجتاح (۹۱)

ترجمه: بغداد سرزمین امنی نیست مگر اینکه مردم آن، تغییر کنند و در کار خویش تلاش و کوشش نمایند. چهره‌ها (روش‌ها) تغییر کرده؛ پس به ادیب آزادی خواه آنچه باید اعطا شود، داده نمی‌شود و بر ادیب آزادی خواه، بسیار سنگین است که ویرانی و طنش را به دست حاکمان سرکوبگر ببیند.

۳-۵- کشتار مردم و ویرانی شهر

اندوه از کشتار و ویرانی شهرها از مصادیق بارز نوستالژی سیاسی است. در این زمینه، بهار به خاطر بمباران آستانه حضرت رضا (ع) که توسط ایادی روس و در حمایت از محمد علی شاه صورت گرفت و جمعی بی‌گناه به خاک و خون کشیده شدند، قصیده‌ای با مطلع زیر سرود که از سوز دل وی برخاسته است:

بوی خون ای باد از طوس سوی یثرب بر

با نسی بر گو از تربت خونین پسر (۱ / ۲۲۳)

بهار ترکیب بند «توپ روس» را نیز به همین مناسبت سرود:^۷

اردیبهشت نوحه و آغاز ماتم است ماه ربیع نیست ماه محرم است
... شاه رضا شهید خراسان غریب طوس کآتش به قلب پاک وی افکند توپ روس
(۲۲۷/۱)

زهاوی در قصیده‌ای با عنوان «بضاحیه الرُمیثَة» که نام یکی از شهرهای عراق است و در آنجا اولین جرقه‌های آزادی خواهی در سال ۱۹۲۰ زده شد، از کشتار و ویرانی در این شهر می‌نالد و افسوس می‌خورد:

مَآذًا بَضَاحِيَّةَ الرُّمَيْثَةِ مِنْ غَطَارِفَةِ جِحَاجِحِ
وَلَمَنْ أَقِيْمَتْ فِي الْبِيُو تَ عَلِي كِرَامَتِهَا الْمَنَآوِحِ
وَلَأَيَّةِ نَدَبَتْ مِنَ اللَّيْلِ الْحَمَامَاتُ الصَّوَاحِحِ (۸۸)

ترجمه: چه بلایی بر سر بزرگان شهر «ججاجح» در ناحیه «رمیثه»، آمده است. و برای کرامت چه کسی نوحه گران در خانه‌ها نوحه سر داده‌اند. و به چه سبب کبوتران آواز خوان، در شب نوحه سر می‌دهند.

۳-۶- حسرت از برتری غرب بر شرق

بهار همواره از ضعف شاهان و سستی مردم نسبت به امور مملکت که باعث غلبه غرب بر شرق شده، اندوهگین بوده و بارها ناراحتی و حسرت خود را در قالب اشعاری انتقاد آمیز نشان داده است. از جمله در مستزاد «از ماست که بر ماست»، در این زمینه چنین می‌گوید:

اسلام گر امروز چنین زار و ضعیف است زین قوم شریفست
نه جرم ز عیسی نه تعدی ز کلیساست از ماست که بر ماست

(۲۶۲/۱)

و در جایی دیگر، ساده لوحی افراد به ظاهر روشنفکر را در اقتدا کردن به غرب، مورد نکوهش قرار داده است:

یاران روش دگر گرفتند وز ما دل و دیده بر گرفتند
وز خارجیان ز ساده لوحی زهر از عوض شکر گرفتند
فرمان شکوه خویشان را از دشمن کینه ور گرفتند (۱۹۲/۱)

و جمیل صدقی نیز ناراحتی خود را از پیشرفت غرب و عقب ماندگی شرق ابراز می‌دارد.

شاهدت طفلَ الغرب منتصباً یسعی و طفلَ الشرق لا یحبو (۶۶)

ترجمه: کودک غرب را دیدم، در حالی که ایستاده و تلاش می‌کند (که راه برود) و کودک شرق را دیدم، در حالی که (هنوز) بر روی شکم و دست هایش حرکت نمی‌کند.

در این زمینه، هر دو شاعر، با تشبیهات فراوان، سعی در آگاه ساختن مردم و سران مملکتشان نسبت به استعمار داشته‌اند، از جمله اینکه آن دو، استعمار را به گرگ تشبیه می‌کنند. بهار در ترکیب بند مفصلی که خطاب به محمد علی شاه سروده، در مورد استعمار چنین تشبیهی به کار برده است:

پاسبانان تا به چند این مستی و خواب گران

پاسبان را نیست خواب گران، سربردار هان!

گله خود را نگر بی‌پاسبان و بی‌شبان

یک طرف گرگ دمان و یک طرف شیر زیان (۱ / ۵۶)

زهاوی در شعری، پس از بیان مشکلاتی که استعمار برای مصر فراهم ساخته، با تشبیه استعمار به گرگ، خطاب به بغداد چنین می‌گوید:

لا تأمن الذئب مهما كان ذا دعة فالذئب إن یلق يوماً فرصة یثب (۶)

ترجمه: از گرگ غافل مشو، هرچند که فروتنی و شرمخویی داشته باشد؛ چرا که اگر روزی این گرگ فرصتی پیدا کند، (بر روی تو) می‌جهد.

۳-۷- شکوه از مردم زمانه و غفلت آنان

بهار در سال ۱۲۹۱ش، از جهل عوام الناس که غالباً بر ضد مصالح و منافع خویش قیام می‌کردند و مقالات تجددخواهانه بهار را به باد انتقادهای جاهلانه می‌گرفتند، سخت بر آشفت و قصیده مستزاد «جهل عوام» را در مذمت آنان سرود:

از عوام است هر آن بد که رود بر اسلام داد از دست عوام

کار اسلام ز غوغای عوام است تمام داد از دست عوام (۱ / ۲۵۹)

پس از انتشار این قصیده، بهار مفاصد خواص را نیز از نظر دور نداشت و قصیده مستزاد دیگری با عنوان «جهل خواص» را در همان وزن و روال در مذمت آنان سرود:^۸

از خواص است هر آن بد که رود بر اشخاص داد از دست خواص

کیست آن کس که ز بیداد خواص است خلاص

داد از دست خواص (۱ / ۲۶۰)

در سال ۱۲۹۰ ش، هنگامی که دولت تزاری روس به ایران اولتیماتوم داد و انقلاب شروع شد، بهار مسمط (ایران مال شماسست) را در مشهد سرود که در روزنامه نوبهار منتشر گشت:

هان ای ایرانیان! ایران اندر بلاست

مملکت داریوش دستخوش نیکلاست

مرکز ملک کیان در دهن اژدهاست

غیرت اسلام کو؟ جنبش ملی کجاست؟

برادران رشید این همه سستی چرا

ایران مال شماسست، ایران مال شماسست (۱ / ۲۵۷)

و زمانی که هشدارهایش در آگاه سازی مردم برای رسیدگی به وضعیت نامطلوب آن به جایی نمی‌رسد، این چنین از مردم زمانه می‌نالد:

ز بیداد مردم بنالم به زار بگیریم به مانند ابر بهار

گرم خون ز مژگان بیارد رواست کزین مردمانم به دل زخم‌هاست

ز مژگان گرم اشک تا دامن است مپندار کان اشک چشم من است

بود جان شیرین من بی‌گمان چکان از سر پنجه مردمان (۲ / ۱۱۱۲)

زهاوی نیز زمانی که از تأثیر نصیحت‌های خود در مردم مأیوس می‌شود، در

قصیده «هی الحقیقه»، چنین از مردم، گله می‌کند:

... لستُ أوَّلَ مَنْ أَبَدَى نَصِيحَتَهُ لِقَوْمِهِ فَأَتَاهُ مِنْهُمْ الْعَطْبُ

لهفَى عَلَى أُمَّةٍ مَا زَلَّتْ أَرْشُدُهَا إِلَى سَبِيلِ هِدَايَا وَ هِيَ تَجْتَنِبُ

نَصَحْتُ لِلْقَوْمِ فِي شَعْرِي وَ فِي خُطْبِي فَمَا أَفَادَهُمْ شَعْرِي وَ لَا الْخُطْبُ

طَلَبْتُ إِصْلَاحَهُمْ فِي كُلِّ مَا كَتَبْتُ لَهُمْ بِنَانِي وَ لَمَّا يَنْجِحِ الطَّلِبُ (۴۰)

ترجمه: من اولین کسی نیستم که قومش را نصیحت می‌کند، ولی از طرف آنان برایش رنج و بلا می‌رسد. حسرت من بر امتی است که پیوسته آنان را به راه راست راهنما می‌شوم، در حالی که آنان از این کار دوری می‌کنند. با شعر و خطبه‌هایم این مردم را نصیحت کردم، ولی نه شعر من و نه خطبه‌هایم برای آنان

فایده‌ای نداشت. با هر آنچه انگشتانم می‌نوشت، خواستار اصلاح آنان شدم، ولی به هدف خود نرسیدم.

و در جایی دیگر ناراحتی خویش را در قالب کلمات، چنین ابراز می‌دارد:

تقدّمت الأقبامُ مُسرعةً تجری و لیس لشعب قد تأخّر عذراً
بنی وطنی ما من سلام لأمة إذا هی لم تُسدّ علی عسکرٍ مَجْرٍ
یباع و یشرى الشعبُ فی سوقِ نخاسةٍ بیخس من الأثمان و الشعبُ لا یدری (۲۱۸)

ترجمه: اقوام به سرعت در حال پیشرفت هستند و ملت‌ی که در این امر عقب بماند، عذر و بهانه‌ای ندارد. ای هموطنان من! ملت‌ی که بر لشکری انبوه تکیه نداشته باشد، سالم و ایمن نخواهد ماند. مردم در بازار برده فروشی، با بهای اندکی، معامله می‌شوند، در حالی که آنان از این جریان خبر ندارند.

زهاوی از افراد روشنفکری که به جای همراهی با وی در آگاه‌سازی مردم برای خیزش، با استفاده از روزنامه‌ها سعی در سرکوب وی را دارند، با دلتنگی یاد می‌کند:

ملأوا صدور الصّحف حقدا و الحقداً قد سَمّوه نقدا
أنی التفتُ أری أما می من رجال السوء ضداً
ألفیتُ یوماً یحقّدو ن علی الذی للفضل أبدي (۱۰۵)

ترجمه: (با مطالب خودشان) روزنامه‌ها را پر از کینه کردند و این کینه را نقد نام نهادند. به هر کجا می‌نگرم، در مقابلم مردان نابه‌کاری را می‌بینم که ضد من هستند. روزی را دیدم که در آن بر شخصی که به خاطر رسیدن به فضل و بزرگی ظهور کرد (نمایان شد)، کینه می‌ورزند.

۳-۸- نارضایتی از شهر و آرزوی مهاجرت

نارضایتی از جایی که انسان در آن مقیم است و آرزوی مهاجرت از آنجا، یکی از نمودهای اصلی نوستالژی است. بهار در سال ۱۳۰۴ در قصیده‌ای به نام «نفثة المصدور»، حالت روحی خود را از زندگی در تهران در میان گروه‌هایی از مردم که خیر و صلاح و وجدان را فرو نهاده‌اند و زمامدارانی که جز ستم و آزار مردم، کاری از آنان ساخته نیست، تصویر کرده و فریاد دلتنگی خود را از تنگنای

گرفتاری در شهری پر هیاهو و مردمی تیره دل که نه غم وطن دارند و نه غم مردم بیچاره و درمانده، به صدا درآورده است:

فریاد از بس المقر وین برزن پردیو و دد

این مهتران بی هنر وین خواجگان بی خرد

شهری برون پر هلهله وز اندرون چون مزبله

افعی نهفته در سله کفچه فشرده در سبد

در ری بماندم پا به گل از سال سی تا سال چل

زین یازده سالم به دل شد خون هشتاد و نود (۴۲۶/۱)

زهاوی نیز از بغداد، دلتنگ شده، به طوری که این شهر، ذوق شاعری او را از

بین برده است:

فیا ربّ فی بغداد قد کثر الأذی و یا ربّ فی بغداد قد ضجر الخلق

سأرحلُ عن بغداد يوماً مُخَلِّفاً بها الشّعْرَ إنَّ الشّعْرَ منّی مُشْتَقُّ (۳۰۸)

ترجمه: پروردگارا! در بغداد اذیت و آزار زیاد شده و پروردگارا! مردم دلتنگ

شده‌اند. به زودی از بغداد کوچ خواهم کرد، روزی که در آن شعرم را بر جای

می‌گذارم؛ چرا که شعر از من جدا می‌شود.

نکته جالب توجه این است که بهار، مردم تهران را در بد بودن، به مردم بغداد

تشبیه کرده که می‌تواند مهر تأییدی بر صدق ناراحتی زهاوی از مردم این شهر

باشد:

دمادم در پی عیش و تناسانی است تهرانی ز بغدادی و کوفی نسخه ثانی است تهرانی

(۶۷۱ / ۱)

۳-۹- یادآوری تاریخ درخشان گذشته

نارضایتی از واقعیت موجود و پناه بردن به گذشته از مظاهر بارز نوستالژی

است. یاد گذشته روشن ایران در روح بهار موجدی از شور و حماسه را

برانگیخت.^۹ وی که از تاریخ ایران مایه‌ها اندوخته بود و از سر وطن دوستی به آن

عشق می‌ورزید، برای تشویق مردم به آزادی خواهی و جهاد علیه استعمار، همواره

تاریخ درخشان کشورش را برای مردم یادآوری می‌کرد، تا شاید رنگ غیرت آن

ها به جنبش در آید و در مقابل متجاوزان بایستند. وی در قصیده «لزتیه» این گونه نغمه حسرت سر می دهد:

آن روز چه شد کایران ز انوار عدالت

چون خُلد برین کرد زمین را و زمن را؟

و آن روز که پیوست به اروند و به اردن

کورش گُر و وِخَش و مرو و تَجَن را

و آن روز که کمبوجیه پیوست به ایران

فینیقی و قرطاجنه و مصر و عدن را

و آن روز کجا شد که ز یک حمله وهرز

بنهاد نجاشی ز کف اقلیم یمن را؟ (۱ / ۲۰۶)

نکته‌ای که در اینجا وجود دارد، این است که بهار همواره به گذشته خود افتخار می کرد، ولی این افتخار را با حسرت برای مردم بیان می نمود و هدفش از این کار این بود که مردم با به یاد آوردن افتخارات گذشته خود، در مقابل بی-لیاقتی پادشاه وقت بایستند. برای اطلاع بیشتر در این زمینه، نک: (سلیمی، ۱۳۸۹: ۹۷-۱۲۲).

زهاوی نیز در قصیده «فی المُستنصریة»^{۱۰} با حسرت، مجد و عظمت گذشته عراق را یادآوری می کند، عظمتی که هدایتگر غرب در راه رسیدنش به علم و تمدن بوده است:

ههنا كانت الحضارةُ تَبْنِي لِلحُكُومَاتِ فِي البلادِ أَصُولًا

مِنْ هُنَا كَانَ الشَّرْقُ يَهْدِي إِلَى الغَرْبِ بِضِيَاءٍ بِهِ يَنْيرُ العُقُولَا (۳۲۷)

ترجمه: از اینجا است که تمدن برای حکومت‌ها اصولی را بنیان نهاد و از

اینجا است که مشرق زمین به غرب، نوری داد که عقل‌ها را روشن کرد.

۳-۱۰- یاد فردوسی

همان طور که گفته شد، یکی از مظاهر نوستالژی، دلتنگی و حسرت بر گذشته درخشان کشور است که نمودهای آن را در شعر بهار و زهاوی دیدیم. اما بهار از کسانی نیز که در جهت زنده نگه داشتن و اعتلای گذشته ایران تلاش کرده‌اند، به نیکی یاد می کند.^{۱۱} به همین دلیل، در جاهای مختلف از فردوسی به عنوان

شخصی که در راه اعتلای مرز و بوم خود، تلاش های فراوانی کرد و مشقّات زیادی را متحمّل شد، تمجید می کند که این نیز خود یکی از صورت های نوستالژی است. بهار در قصیده معروف خود با عنوان «فردوسی»، خطاب به این شاعر می گوید:

بزرگوار! فردوسیا! به جای تو من یک از هزار نیارمت گفت از آنچه رواست
تو را ثنا کنم و بس، کز این دغل مردم همی ندانم یک تن که مستحقّ ثناست
ثنا کنیم تو را تا که زنده ایم به دهر که شاهنامه ات ای شُهره مرد، محیی ماست
(۱ / ۳۴۲)

و باز در سال ۱۳۰۴ در قصیده «جزر و مدّ سعادت» ضمن بیان سرگذشت ایران و تاریخ آن، چون به سامانیان رسیده، از خدمت بزرگ فردوسی به ایرانیان یاد می کند:

فردوسی آمد و سخن از چرخ برگذاشت بر طرز پهلوانی و بر یاد پهلوان
آنک به خاندان عجم کرد خدمتی کان هیچ گه نمی رود از یاد خاندان
(۱ / ۴۳۱)

بهار در سال ۱۳۱۳ در اولین کنگره جهانی فردوسی که در تهران برگزار شد، قصیده جاودانه «آفرین فردوسی» را سرود و در آن مجلس خواند:

آنچه کورش کرد و دارا و آنچه زردشت مهین
زنده گشت از همّت فردوسی سحر آفرین
تازه گشت از طبع حکمت زای فردوسی به دهر

آنچه کردند آن بزرگان در جهان از داد و دین (۱ / ۶۵۸)
اما زهاوی نیز که در این زمینه دیدگاهی مشابه با بهار داشته و از طرف دیگر، اصالتی ایرانی دارد، در قصاید مشهوری، فردوسی و شاهنامه او را مورد مدح و ثنای خود قرار داده است که می توان در این زمینه به شعری که به زبان فارسی سروده و آن را در کنگره هزاره فردوسی در تهران خواند، اشاره نمود:

به فردوسی از من سلامی برید پس از عرض حرمت پیامی برید
...نوشتی بسی سال شهنامه را نیفکندی از دست خود خامه را
خدایا همیشه ورا زنده دار به هر روز دلشاد و فرخنده دار

زهاوی در ستایش فردوسی و شاهنامه قصیده دیگری به زبان عربی در هفتاد و چهار بیت سرود. مجله «الرسالة»، این قصیده را که در دیوان وی با عنوان «أتینا مُحْتَفِلین» آمده، منتشر کرده است:

أنت فی شعر کان فتحاً مبیناً واحدٌ من اولئک الخالدینا
بعد ألف من السنین أتینا فردوسی مُحْتَفِلینا^{۱۲} (۶۹۳)

ترجمه: (ای فردوسی!) تو در شعر فتحی روشن و آشکار بودی. یکی از آن کسانی که جاودانه ماندند. بعد از هزار سال، با جشن و شادی به خدمت فردوسی آمده ایم.

سروده‌های صدقی در همایش هزاره فردوسی، بهار را به عنوان دوستدار فرهنگ و تمدن ایران، چنان به وجد می آورد که شعله‌ور شدن طبع شاعری اش را مرهون سروده‌های وی می داند:

جمیل صدقی بزرگ اوستاد در این بزم والا زبان بر گشاد
به شعر اندرون تر زبانی گرفت ز شعرش زمین آسمانی گرفت
ز انفاس او آتشی بر دمید وزان شعله شد چون تو نوری پدید
وزین آتش و نور، طبع «بهار» ز افسردگی رست و شد شعله بار

(۱۰۹۰ / ۲)

۳-۱۱- تبعید

تبعید، یکی از بارزترین عوامل ایجاد کننده نوستالژی سیاسی است. بهار به خاطر اعتراضات مکرر به وضعیّت نامطلوب کشور و ستم زمامداران آن، در سال ۱۳۱۲ به اصفهان تبعید شد و در آنجا همواره از وضعیّت بد خود می نالید. وی در قطعه شعر «هشت شین! به جای هفت سین!» خطاب به شاه، چنین می سراید:

در موسمی که مرغ کند تازه آشیان شاهم ز آشیان کهن در به در کند
در خانه پنج طفل و زنی رنج دیده را گریان ز هجر شوهر و یاد پدر کند

(۸۷ / ۱)

بهار در قصیده بلند دیگری با مطلع زیر، از تبعید خود می نالد:

دردا که دور کرد مرا چرخ بی امان ناکرده جرم از زن و فرزند و خانمان!

(۱۰۵ / ۱)

همانطور که در مقدمه ذکر گردید، زهاوی به علت اعتراض به اعمال مستبدانه سلطان عبدالحمید از آستانه به بغداد تبعید شد.^{۱۳} وی «أنین المفارق» را در مورد تبعیدش سروده است:

نبا الدهرُ بالإخوانِ حتَّى تمزَّعوا وحتَّى خلت منهم ديارٌ و أربع
و نابههم خطبٌ فشتت شملهم و كان بهم شملُ المكارمِ يجمعُ
أحنُّ إلى عهد اللوى و هو منقضٍ و أبكى لنأى الدار و الدارُ بلقَعُ (۲۷۱)

ترجمه: روزگار میان برادران جدایی انداخت، به طوری که پراکنده شدند و سرزمین از وجود آنان خالی شد. مصیبت هایی میان آنان افتاد که جمع آنان را پراکنده ساخت، در حالی که بزرگی ها به واسطه آنان جمع شده بود. به زمان عشق حسرت می خورم، حال آنکه آن زمان، سپری شده و از دوری دیار می نالم، در حالی که آن سرزمین خالی شده است.

۳-۱۲- زندان

از دیگر مصادیق برجسته نوستالژی سیاسی زندان است. بهار «کارنامه زندان» را در شرح زندان و گرفتاری های خود سروده است. شب عیدی در خانه باز می-شود و سه تن وارد خانه می شوند و بهار را که در غم معیشت زن و فرزندان، گرفتار و بیمار و رنجور است، طلب می کنند تا به زندان ببرند:

شب عیدی که مردمان شادند بالعجب عیدی ای به ما دادند
گفتی آن جمع را عزا بر داشت سیلی آن خانه را از جا برداشت
الغرض زود رخت پوشیدم کودکان را ز مهر بوسیدم
شد فراموشم آن کسالتها رفت از یادم آن ملامتها
چون ز نو غصه ای به دل تازد غصه کهنه جا بپردازد (۱ / ۸۳۷)

ملك الشعراى بهار وقتى فرا رسیدن عید و زمان شکفتن گل را از زندانبان می شنود، به یاد دوران آزادی و خویشاوندان خود می افتد و ملول و ناراحت می-شود:

دوش زندانبان بگشاد در و با من گفت مژده ای خواجه که گل سرخ شکفت
ناگهان اشکم از دیده روان شد زیرا یادم از خانه خویش آمد و مغزم آشفتم
(۲ / ۴۳۳)

بهار از شب عید سال ۱۳۱۲ ش. نیز دل خوشی ندارد؛ چرا که در این زمان،
مأموران رژیم شبانه بر سر وی ریختند و به زندانش انداختند:

بودم شب عید خفته در بستر جستند به بستم عَلی الغفله
آنگاه مرا گرفته و برده چون گرگ که بره گیرد از گله (۱ / ۶۲۹)

و زهاوی نیز به علت زندانی بودن، چنین ناامیدانه از عید استقبال می کند:

قد عُدتَ بعد ذهاب منک یا عیدُ إذ کلُّ شیءٍ یسرُّ النَّفسَ مَفقود
أنتَ عیدٌ به الأفراحِ شاملةٌ أم ماتمَّ فیهِ للأحزان تجدیدُ (۱۱۱)

ترجمه: ای عید! بعد از رفتنت برگشتی، در حالی که تمام چیزهای مسرت
بخش از بین رفته است. آیا تو همان عیدی هستی که با آن شادی‌ها فراگیر می -
شود یا مصیبتی هستی که ناراحتی‌ها را تازه می کند.

اما بهار و زهاوی هر دو معتقدند که حضورشان در زندان، چیزی از ارزش
های آنان نمی کاهد. حتی بهار در این شرایط نیز خود را چون مشعلی هدایت گر
دیگران می بیند:

ره نیابد هیچ پستی در من از توفیر وقت

من نه شمع شامگاهم کآفتاب مُعلنم

پاک و روشن شب چراغم ایمن از نقص و فتور

خود نه فانوسم که سوزد شعله‌ی پیراهنم (۲ / ۴۷۰)

زهاوی نیز زندانی شدن خود را در راه رسیدن به هدف، یعنی آزادی ملت از
بند استبداد، ناچیز و بی اهمیت می داند:

وإنَّ الذی یسعی لتحریرِ أُمَّةٍ یهون علیه النَّفیُّ و السَّجْنُ و الشَّنَقُ (۳۰۸)

ترجمه: همانا کسی که برای آزادی یک ملت تلاش می کند، تبعید و زندان و
اعدام برایش چیز بی اهمیتی است.

۳-۱۲-۱- درد دل با پرنده

ملک الشعراى بهار در حبسیاتش از تصاویر پرنده‌گان برای بیان رنج و غم و
اندوه خود یاد کرده است:

به باغ رفتم و دیدم که مرغکی آزاد نشسته بود به شاخ گلی و می نالید

سؤال کردم و گفتم تو را چه شد گفتا به حال و روز توام دل گرفت و اشک چید
(۵۸۹ / ۱)

و در جایی دیگر چنین می‌سراید:

مرغ سحر ناله سر کن داغ مرا تازه‌تر کن (۵۶۸ / ۲)

و زهاوی چنین با کبوتر، درد دل می‌کند:

ناحت حمامةً أیک فیا حمامةً نُوحی

قد هاج شجوک شجوی کأن روحک رُوحی (۹۳)

ترجمه: کبوتر درخت پر شاخ و برگ، نوحه سرداد. پس (به او گفتم): ای کبوتر ناله سر کن! چرا که ناراحتی تو ناراحتی مرا زنده کرد، گویی که روح تو همان روح من است.

۳-۱۲-۲- درد دل با شب

گاهی اوقات ملک الشعراء بهار به صنعت تشخیص روی آورده و اندوه درونی خود را با شب در میان می‌گذارد:

از تو و تیرگی‌ات داد ای شب که دلم پاره شد از واهمه‌ات

زین سیه کاری و بیداد ای شب به کجا بُرد توان مظلّمه‌ات (۵۶۱ / ۱)

زهاوی نیز با شب اینگونه درد دل می‌کند:

أشکو إلى اللیل بئى و هو یسمع لى فأملأ اللیل احوالاً و ارنانا (۴۱۸)

ترجمه: ناراحتی و مصیبتم را برای شب می‌گویم در حالی که او می‌شنود، پس تمام شب را پر از ناله و فریاد می‌کنم.

۴- نتیجه

این پژوهش نشان داد که در اشعار سیاسی - اجتماعی بهار و زهاوی، نوستالژی به صورت‌های گوناگون مانند یادآوری دادگری حاکمان گذشته و آزادی و آرامشی که آنان در ایران و عراق برپا کرده بودند، حسرت سپری شدن آن دوران طلایی، ناراحتی از اوضاع نامناسب کنونی کشور، افسوس از غفلت مردم و عدم تلاش آنان برای خیزش، تبعید، زندان و... نمود پیدا کرده است.

با توجه به ملى گرایی دو شاعر و وضعیت سیاسی، اجتماعی و فرهنگی تقریباً یکسان دو کشور به یکدیگر که با حضور بیگانگان و حاکمیت افراد ستمکار و

نالایق، نمود پیدا کرده است، بسیاری از مصادیق نوستالژی سیاسی در اشعار آنان، شباهت فراوان با یکدیگر دارد و حتی در بعضی موارد، دیدگاه های یکدیگر را تأیید می کنند؛ اما از آنجا که بهار با داشتن سمت هایی چون وزارت معارف، نمایندگی مجلس، استادی دانشگاه و عضویت در فرهنگستان ایران، عملاً در صحنه سیاسی - فرهنگی جامعه، حضوری فعال داشته؛ بنابراین، جلوه های مختلف نوستالژی سیاسی در دیوان وی نمود زیادتری دارد. به عبارت ساده تر، بازتاب اوضاع سیاسی - اجتماعی کشور، حسرت آرزوها و امیدهای بر باد رفته و گذشته پرافتخار در عصری که فریب و دروغ و سیاهی بر کشور چیره شده، در اشعار بهار، برجسته تر از اشعار زهاوی است. عاملی که باعث شد بارها به زندان بیفتد یا در بدترین شرایط در تبعید باشد.

بر عکس زهاوی، اعتراض بهار نسبت به ویرانی و کشتار مردم فقط منحصر به کشورش نیست، بلکه تمام دنیا را شامل می شود. به همین دلیل، طی قصایدی، کشورهای بانی جنگ های جهانی اول و دوم را مورد نکوهش و مذمت قرار داده، دریغ و افسوس خود را از قربانیان آن اعلام می دارد.

علاقه بر گذشته درخشان ایران در شعر بهار، فقط محدود به حسرت بر آن دوران و آرزوی بازگشت آن نیست، بلکه زبان شعری خود را متمایل به باستانگرایی (آرکائیسیم) کرده که از مصادیق برجسته نوستالژی است؛ زیرا آن را برای سلامت زبان و تار و پود شعر لازم می داند. علاوه بر این، ضمن ابراز علاقه نسبت به جشن ها و اعیاد ایرانیان، عملاً با سرودن قصایدی در حضور پهلوی اول، از وی می خواهد که برای تجدید حیات این مراسم تلاش نماید. در کنار علاقه وافر بهار به فرهنگ و تمدن ایران باستان، حسرت نابودی ارزش های اسلامی و دعوت به احیای این ارزش ها را در اشعار وی می توان دید.

یادداشت ها

۱- از این لحاظ نوستالژی به دو نوع آنی و مستمر تقسیم می شود. در نوستالژی آنی، نویسنده یا شاعر، لحظه یا لحظاتی از گذشته را در اثر خود منعکس می کند. اما در

نوستالژی مستمر، شاعر یا نویسنده، در سراسر اثر خویش تمام و کمال به گذشته خود می-پردازد (خدادادی، ۱۳۸۳: ۵۲).

^۲- بهار در سال ۱۳۱۷ به مناسبت درگذشت جمیل صدقی زهاوی ترکیب بندی را در رثای وی سرود:

دجله بغداد بر مرگ زهاوی خون گریست نی خطا گفتم که شرق از نیل تا سیحون گریست
...اینها الزورا تو استادان فراوان دیده‌ای

شاعرانسی فحل و مردانی سخندان دیده‌ای

راست پرسم راست گو، مانده صدقی جمیل

کی وطن خواهی سخن گستر به دوران دیده‌ای؟

(۱ / ۷۱۱-۷۱۶)

^۳- شواهد شعری بهار از چاپ پنجم دیوان او به سال ۱۳۶۸ انتخاب شده و شواهد شعری زهاوی از نخستین چاپ دیوان او به سال ۲۰۰۴ با شرح انطوان قوال است که برای اختصار، نام شاعر و تاریخ آن حذف گردیده است. در شواهد شعری بهار، عدد سمت راست، نشان دهنده جلد و عدد سمت چپ، معین کننده صفحه و عدد مذکور در انتهای ابیات زهاوی فقط معین کننده صفحه است.

^۴- بهار و زهاوی همواره از مردم می‌خواستند برای رهایی کشور از وضع موجود قیام کنند. بهار در این زمینه چنین می‌گوید:

ای جوانان غیور فردا پردل و باشرف و زیرک سار

پاک سازید ز گرگان دغا حرم پاک وطن را یک بار (۲ / ۳۱۲)

نکته‌ای که در این جا وجود دارد، این است که بهار جوانان را به دلیل پاکی فطرتشان، مورد خطاب خود قرار داده تا بلکه به کمک شعله‌ور شدن حس ناسیونالیستی آنان، باعث تغییر اوضاع شود.

جمیل صدقی نیز مردم را به دفاع از وطن تشویق می‌کند و از آنان می‌خواهد تا خیزشی را در مملکت ایجاد نمایند:

ذُبُوا عَنِ الْوَطَانِ يَا أَبْنَاءَهَا لَتَسْرَفِي أَجْدَانُهَا الْأَجْدَادُ
...وهو العراقُ يسوؤني أن لا يُرى متقدِّماً ولأهله استعداداً (۱۱۹)

ترجمه: ای فرزندان وطن! از وطن دفاع کنید، تا اجدادمان در قبرهای آن (وطن) شاد شوند و این مسأله مرا غمگین می‌سازد که در عراق پیشرفتی دیده نمی‌شود، در حالی که مردم آن شایستگی پیشرفت را دارند.

^۵ - لازم به یادآوری است که بهار در اعتراض به ظلم و جور حاکمان و جو نامناسب سیاسی کشور، سروده‌های معروف دیگری از جمله؛ «افکار پریشان»، «ای مردم ایران»، «لزئیّه»، «غضب شاه»، «یا مرگ یا تجدد» و... دارد که به علت تنگنای مقال از بررسی آن‌ها صرف نظر کرده‌ایم.

^۶ - از نشانه‌های تعهد و عشق بهار نسبت به وطن، استقبال و علاقه او از هر عمل و کار وطن دوستانه و ملی گرایانه است. بهار با خاطره خوشی که از دلآوری‌های سردار ملی و سالار ملی آذربایجان داشت، بدون شک «خیابانی» را خلف صالح آن دلاوران و جنبش او را مانند جنبش ستار خان، ملی و رهایی بخش می‌دانست. او در سال ۱۲۹۹ با سرودن ترجیع‌بند بلند بالای «خیابانی مظلوم» با بیت ترجیع «گر خون خیابانی مظلوم بجوشد سرتاسر ایران کفن سرخ پیوشد» ارادت و حمایت بی‌دریغ خود را از این جنبش اعلام نمود. بهار در این شعر، خیابانی را شهید راه آزادی و سمبل آن و رهبر تجدد خواهان نامیده که به دست دشمنان وطن شهید گردید:

در دست کسانی است نگهبانی ایران کاصرار نمودند به ویرانی ایران

کشتند بزرگان را و ابقا نمودند بر شیخ حسین و به خیابانی ایران

گر خون خیابانی مظلوم بجوشد

سرتاسر ایران کفن سرخ پیوشد (۱ / ۳۳۷)

^۷ - اعتراض بهار در این زمینه فقط به ویرانی شهرهای ایران و کشتار مردمان آن، محدود نمی‌شود؛ بلکه وی به وجود این مسأله در تمام دنیا اعتراض داشت. به همین دلیل، قصیده «لابه حکیم» را در سال ۱۲۹۲ ش، در اعتراض به جنگ جهانی اول سرود:

فریاد از این جهان و از این دنیا وین رسم ناستوده نازیبا (۱ / ۲۷۱)
و در نوروز سال ۱۳۱۷ چون جنگ جهانی دوم تازه شروع شده بود، قصیده‌ای سرود و در
آن ضمن وصف طبیعت و زیبایی‌های آن، به مظالم و خودخواهی و خون خواهی بشر
اشاره کرده است:

...به فصلی که خندد گل بر شاخسار به خون غرقه سازند گلگون فرند
نیاسود اسپانی از تاختن بر افکند ژاپون به میدان سمنند
همی تا چه بازی کند آمریکا همی تا چه افسون دمد انگلند (۱ / ۷۰۷)
^ - بهار حتی از جهل و نادانی مردم در مسایل مذهبی نیز افسوس می‌خورد و همواره ارشاد
آنان را وظیفه خود می‌دانست. از جمله اینکه وی در ترکیب بند «خویش را احیا کنید» که
آن را در محرم سال ۱۳۰۵ سروده، از جهل و نادانی امت در طریقه عزاداری و عدم
تشخیص زشت و زیبا و سود و زیان خویش شکایت کرده است:

ای سفیهان بهر خود هم اندکی غوغا کنید حال خود را دیده واغوثا و واویلا کنید (۱ / ۴۲۹)
در بخش دوم این ترکیب بند، زبان شعر را به زبان مردم نزدیک‌تر و لحن را خودمانی‌تر
کرده است و در عین حال، ناامیدی شاعر را از مردمی که از حال خویش غافلند و اندرز
شاعر در آنان نمی‌گیرد، روشن‌تر به نمایش درمی‌آورد:
رفته حس مردمی از مرد و زن، من با کیم؟! نیست گوشی تا نیوشد این سخن، من با کیم؟
(۱ / ۴۳۳)

^ - علاقه فراوان بهار به ایران باستان باعث شده بود که حتی سبک اشعارش به باستان
گرایی (آرکائیسم) متمایل شود که این مسأله، خود از جمله مصادیق بارز نوستالژی است.
وی علت باستان گرایی خویش را حفظ زبان از انحطاط می‌داند:

مرا عیب کردند در سبک نظم که این باستانی سخن تا کجا
ندانند کاین باستانی سخن کلیدی است در فضل، مشکل گشا
زبان را نگه دارد از انحطاط سخن را نگه دارد از انحنا

لازم به ذکر است هر چند امثال و حکم عربی فراوانی در اشعار بهار وجود دارد، اما ریشه بسیاری از آن‌ها به ایران باستان برمی‌گردد. برای اطلاع بیشتر نک: (سبزیان‌پور، ۱۳۸۶: ۷۴ - ۹۵).

اما زهاوی در مقایسه با ویژگی دوران خود که پایبندی به میراث کهن بر آن غلبه داشت، در شمار نوگرایان به حساب می‌آید. برای اطلاع بیشتر نک: (خالقی، ۱۳۸۸: ۶۵ - ۸۲).
 ۱۰- مُستنصریه مدرسه‌ای در بغداد که توسط مستنصر بالله، خلیفه عباسی ساخته شد (زهاوی، ۲۰۰۴: ۳۲۷).

۱۱- از نکات قابل تأمل در مورد بهار این است که وی علاقه فراوانی به زنده نگه داشتن و برپایی باشکوه جشن‌ها و اعیاد باستانی داشته است، از جمله اینکه وی در «چهار خطبه» مشهور خود که آن را در سال ۱۳۰۵ سروده و آن را در حضور رضا پهلوی خواند، از وی تقاضا کرده است که به شیوه ایران باستان عیدها و جشن‌های فراموش شده مانند مهرگان و سده را از نو زنده بسازد:

تازه شود عهد خوش باستان نوبت پاکان رسد و راستان

نو شود اعیاد و رسوم کهن خلق به هر جشن کنند انجمن (۲ / ۱۴۳)

۱۲- این شاعر پرآوازه اعتراف می‌کند که در شعر و نثر هر چه دارد، از فردوسی است:

أنتَ فی سفرکَ البلیغِ نبیُّ و کتابُ الملوکِ مِن مُعجزاتک

کُلُّ ما عندنا مِن النظمِ و ال نثرِ قَبسناه مِن ثنا آیاتک (۶۹۵)

ترجمه: تو در کتاب بزرگت پیامبری هستی و کتاب پادشاهان (شاهنامه) از معجزات توست. هر آنچه از نظم و نثر نزد ما وجود دارد، از پرتو آیات تو (اشعار) گرفته‌ایم.

۱۳- بهار با سرودن مسمط مستراد «أهلاً و سهلاً» خوشحالی خود را از سقوط سلطان عبدالحمید و وقوع انقلاب آزادی خواهی در مملکت عثمانی ابراز می‌دارد. در بخشی از این سروده آمده است که:

ای مَلت عثمانی ای رویتان پیوسته سوی خدا

ای مَلت عثمانی ای سویتان همواره روی خدا

بشکسته از نیروی بازویتان پشت عدوی خدا
وز پردلی تان گشته شادی گوار دل های امیدوار

(۱ / ۱۲۸ - ۱۳۳)

منابع و مأخذ

الف: کتاب ها

- ۱- اسلامی ندوشن، محمد علی (۱۳۷۴)، **جام جهان بین** (در زمینه نقد ادبی و ادبیات تطبیقی)، چاپ ششم، گلشن، تهران.
- ۲- اسماعیل، عزالدین (۱۹۶۷)، **الشعر العربی المعاصر، قضایاه و ظواهره الفنيّة و المعنویّة**، ط ۲، دار الكتاب العربی، قاهره.
- ۳- امین پور، قیصر (۱۳۸۴)، **سنت و نوآوری در شعر معاصر**، چاپ دوم، علمی و فرهنگی، تهران.
- ۴- باطنی، محمدرضا (۱۳۸۰)، **فرهنگ معاصر** (انگلیسی - فارسی)، نشر فرهنگ معاصر، تهران.
- ۵- بصیر، محمد مهدی (۱۹۴۶)، **نهضة العراق الأدبية في القرن التاسع عشر**، ط ۱، مطبعة المعارف، بغداد.
- ۶- بطی، رافاعیل (۱۹۲۳)، **الأدب العصري في العراق العربي**، ط ۱، مطبعة سلفية، قاهره.
- ۷- بهار، محمد تقی (۱۳۶۸)، **دیوان اشعار**، جلد ۱ و ۲، چاپ پنجم، توس، تهران.
- ۸- ثروت، منصور (۱۳۸۵)، **آشنایی با مکتب های ادبی**، چاپ اول، سخن، تهران.
- ۹- حسینی، سید رضا (۱۳۶۶)، **مکتب های ادبی**، انتشارات نیل، تهران.
- ۱۰- خدادادی، معصومه (۱۳۸۳)، **نوستالژی در شعر زنان معاصر**، رساله دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه تربیت مدرس.
- ۱۱- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۷۳)، **بهار**، ستایشگر آزادی، چاپ هشتم، سخن، تهران.

- ۱۲- زهاوی، جمیل صدقی (۲۰۰۴)، **دیوان**، انطوان قوآل (شارح)، ط ۱، بیروت، دارالفکر العربی.
- ۱۳- سمیعی، احمد (۱۳۸۳)، «بهار»، **دائرة المعارف بزرگ اسلامی**، ج ۱۳، چاپ اول، مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی، تهران.
- ۱۴- سه یر، رابرت و لووی میشل (۱۳۸۳)، **رومانتیسیم و تفکر اجتماعی**، ارغنون، چاپ ۲، انتشارات سازمان چاپ، تهران.
- ۱۵- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۵۹)، **ادوار شعر فارسی از مشروطیت تا سقوط سلطنت**، انتشارات طوس، تهران.
- ۱۶- ظفری، ولی الله (۱۳۸۰)، **حبسیه در ادب فارسی**، چاپ اول، امیر کبیر، تهران.
- ۱۷- فورست، لیلیان (۱۳۸۰)، **رمانتیسیم**، ترجمه مسعود جعفری، چاپ اول، نشر مرکز، تهران.
- ۱۸- موسی، منیف (۱۹۸۱)، **الديوان النثري لديوان الشعر العربي الحديث**، ط ۱، منشورات المكتبة العصرية، صيدا- بیروت.

ب: مقالات

- ۱۸- جلالی بندری، یدالله، محمد کاظم کهدویی و مژگان میرحسینی (۱۳۸۹)، «**بررسی عنصر حسرت در اندوه یادهای شاعران معاصر**» پژوهش نامه ادب غنایی سیستان، شماره ۱۴، صص ۵-۲۶.
- ۱۹- خالقی، محمد و عباس یداللهی (۱۳۸۸)، «**زهاوی در آئینه سبک ادبی باروک**»، مجله زبان و ادبیات عربی (مجله زبان و ادبیات و علوم انسانی سابق)، شماره ۱، صص ۶۵-۸۲.
- ۲۰- سبزیان پور، وحید (۱۳۸۳)، «**تأثیر قرآن در ادبیات فارسی** (مطالعه مورد پژوهانه: اشعار بهار)»، ۳۷ (د فتر ۷۵ (۱))، صص ۹۵-۱۲۰.
- ۲۱- ... (۱۳۸۶)، «**ریشه های ایرانی امثال عربی و حکم عربی در شعر بهار**»، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، دوره نهم، شماره اول، صص ۷۴-۹۵.
- ۲۲- سلیمی، علی و پیمان صالحی (۱۳۸۹)، «**بازتاب عشق به وطن در شعر بهار و ابراهیم طوقان**»، مطالعات ادبیات تطبیقی (ادبیات تطبیقی)، ۴ (۱۵)، صص ۹۷-۱۲۲.
- ۲۳- صفری، جهانگیر و حسین شمسی (۱۳۸۹)، «**بررسی نوستالژی در دیوان ناصر خسرو**» پژوهش نامه ادب غنایی سیستان، شماره ۱۵، صص ۷۵-۹۸.

- ۲۴- طاهری نیا، علی باقر و نسرین عباسی (۱۳۹۰)، «بررسی پدیده نوستالژی و غم غربت در اشعار ابن خفاجه» پژوهش نامه ادب غنایی سیستان، شماره ۱۷، صص ۱۴۹-۱۷۲.
- ۲۵- عالی عباس آباد، یوسف (۱۳۸۷)، «غم غربت در شعر معاصر»، نشریه علمی پژوهشی گوهر گویا، ش ۶، صص ۱۵۵-۱۸۰.
- ۲۶- غفوری، فاطمه (۱۳۸۹)، «بررسی پدیده نوستالژی در شاهنامه فردوسی و آثار شهریار»، مجله ادبیات فارسی، شماره ۶، صص ۱۰۳-۱۳۰.
- ۲۷- فوزی، ناهیده (۱۳۸۹)، «غم غربت در شعر عبد الوهاب بیاتی»، مجله انجمن زبان و ادبیات عرب، شماره ۶ (۱۴)، صص ۳۷-۵۳.
- ۲۸- محسنی نیا، ناصر (۱۳۸۹)، «جمیل صدقی زهاوی و زبان و ادب فارسی»، نشریه علمی - پژوهشی گوهر گویا، سال چهارم، شماره دوم، پیاپی ۱۴، ۲۳-۴۴.
- ۲۹- نظری منظم، هادی (۱۳۸۹)، «ادبیات تطبیقی: تعریف و زمینه های پژوهش»، نشریه ادبیات تطبیقی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید باهنر کرمان، دوره جدید، سال اول، شماره ۲، ۲۲۱-۲۳۷.